



۲۰۱۸/۰۸/۲۷

دوکتور محمد اکبر یوسفی

## ملت و ملت گرایی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت دهم)

یادداشت: تحریر این قسمت، از سلسله مقالات بتاریخ ۲۰۱۱/۰۴/۲۳ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تاییبی، و رفع سکتگی های احتمالی، فقط تذکرهای کوتاه تکمیلی در بعضی جملات صورت گرفته است، متباقی متن بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

یادداشت: تحریر این قسمت، از سلسله مقالات بتاریخ ۲۰۱۱/۰۵/۰۶ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تاییبی، و رفع سکتگی های احتمالی، فقط تذکرهای کوتاه تکمیلی صورت گرفته است، متباقی متن بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

«بعد از تأسیس « دولت ابدالی» تحت قیادت احمد شاه درانی، در سال ۱۷۴۷م (درین زمان روشنگری در اروپا ادامه داشته است. تدارکات فیلسوفان و نویسندگان، زمینه های تحریک برای اقدامات انقلابی در امر لغو نظام های پادشاهی قلمروی فراهم می شد و راه برای حکومت «سیکولار» هموار می گردید.)، تا بحال، در وقفه زمانی قریب ۲۰۰ سال، اطلاع دقیق و مستند در دست نویسندگان موجود نیست که روی موضوع لسان دولتی در آنوقت، مباحث صورت گرفته باشد. معنی آنرا دارد که در عناصر و شرایط ایجاد دولت، که در آن زمان پادشاهی مطرح بوده است، برای آنها بی تفاوت بوده است که به چه زبان قلمرو خود آنها را اداره می نموده اند، مانند جریان قسمت های قبلی که قریب ۲۵۰۰ سال قبل، از زمان داریوش حکایت شده است، اصلاً در شرایط و احوالی که احمد شاه درانی پادشاه می شود، همه دور و پیشان دربار پادشاه، بشمول ایشان بزبان دری (فارسی) نه تنها، آشنائی داشته اند، بلکه با این زبان بمثابه زبان اداری از زمانه های پیش عادت داشته اند. از جانب دیگر در ساختار قبیلوی ای که بخصوص در قسمت جنوب، جنوب غرب و غرب افغانستان، عمدتاً در اقوام درانی حکمفرما بوده است، در مناسبات ابتدائی قبیلوی آنها پس از فتوحات اسلامی، یکنوعی از «ملوک الطویفی»، تحت پوشش مناسبات قومی سر بسته و با زندگی اقتصادی ای که منجمله با تربیه حیوانات بشیوه کوچی نیز، مشغول بوده اند، جای پا یافته است. در همین ساختار افراد عادی، یعنی اعضای عادی قوم و قبیله، اصلاً

با اداره های سیاسی، که در ماحول آنها، پادشاهی های بیگانه، مسلط بود اند، خود سروکار نداشته اند، بلکه تمام امور ارتباط قوم به خارج از تشکل خودی آنها، از طریق همین سران قبیله یا رهبر و بزرگ قوم صورت می گرفته است. همین سرکردگان در جمله کمترین افراد با سواد شمرده می شده اند، که بدون استثناء، اقلماً با دو زبان، نظیر پشتو و دری (فارسی) بلدیت کامل داشته اند. ممکن در آنزمان، اصلاً زبان ملی برای آنها، مانند امروز مفهوم نبوده باشد، زیرا، از یک طرف، در آنزمان، اصطلاح «ملت»، بمفهوم امروز شامل ادبیات سیاسی شناخته نمی شده است، از جانب دیگر در مناسبات اجتماعی سیاسی، مناسبات «اریاب رعیت» و قسماً هم، آثار «بردگی» غیر ممکن نبوده است. نویسنده وقتی به متون قدیمی بر می خورد، استعمال اصطلاحات عربی را بیشتر از امروز می بیند. در زمان آنها، مانند امروز زبان خالص پشتو و یا دری مطرح نبوده است.

دانشمندان و اهل علم و سیاست، این اقوام را قادر به پیشبرد امور دولتی می دیده اند. صرفنظر از امپراتوری، چون سلطان محمود غزنوی، که بجز از حلقه محدود خویشاوندی ترک نژاد او، در دور و بر دربار سلطان، دیگر همه کارکنان اداری و نظامی سلطان محمود غزنوی را، بطور مثال افراد مربوط اقوام پشتون و خلج (یا خلج) و غیره تشکیل می داده اند. روشن است که افسران، امپراتورهای قبلی، به عنوان مثال، از اقوام پشتون، بعداً در هندوستان، پادشاهی هائی را هم تأسیس نموده اند. در قرون متمادی، سران قبایل درانی، مقام و وزنه «شهزاده گان» که «خانخیل» نیز نامیده می شده اند، داشته اند، امپراتوران بزرگ با آنها، قرار داد های اداری و نظامی و امنیتی عقد می نموده اند. ابدالی محمد زمان خان پدر احمد شاه درانی، نمونه از چنین شخصیت های قومی بوده است، که درینجا، ذکر شده می تواند.

از جانب دیگر اینرا هم می دانیم که احمد شاه درانی، دولت را زمانی تهدابگذاری نموده است، که هنوز از انقلاب فرانسه اثری وجود نداشته است، بناء در آنزمان، نمی توان از موجودیت «ملت گرائی» یا بهتر بگوئیم «آیدیالوژی ملت گرائی» سخن بزبان آورد. اما اینرا هم نباید نادیده گرفت که مرادوات و تبدلات امتعه و غیره تماسها و جود داشته است، که نیاز به تحقیق دقیقتر محسوس است. زیرا منابع قابل باور در اختیار نیست، تا دریافت که اتباع افغانستان در تحت نفوذ مغل و یا ایرانی ها، دربخش تجارت خارجی سهم داشته اند، یا خیر؟ اگر سهم داشته اند، دارای چه وزنه بوده است؟ از همان زمان و حتی قبل از آن، جهان بسوی نظام های باز انکشاف می نموده است. اشغال قاره های آسیا، افریقا و امریکای لاتین علاوه از اینکه فروش برده گان را با خود داشته است، زمینه های تجارت و انجام سفر های جهانگردانان نیز گزارش داده می شود. ولی آنچه روشن است، سیستم سیاسی ای که در آنوقت اساسگذاری گردید، بنام سلطنت های قلمروی میراثی یاد می شده اند. بدون شک ساختار های قومی و تشکل های «ایتنیک»، با فرهنگ خودی نیز حضور داشته اند. ساختار قومی یا ترکیب های اجتماعی، بدون دولت بمعنی مدرن آن، نباید، بمفهوم و تعریف ملت که موجودیت یک دولت خاص پیشرفته تری را نسبت به شاهی مطلقه می طلبد، عوض نمود. زیرا طوری که با رها گفته می شود، دولت های ملی و افکار لیبرال انفرادی، با تسلط فرهنگ فیئودالی و وابستگی های فرسوده آن، مطابقت نمی تواند. درین اشاره، هیچ نوع کم بها دادن، به اجتماعات «ایتنی» و رسوم و عنعنات آنها، هدف نیست. بلکه ملت، آنطوری که، علمای تاریخ، بر اساس نورم ها و معیار های انکشاف یافته، فرهنگ مودرن، حیات دولتی و اراده و نقش افراد را در چنین پروسه، تعریف نموده اند، در یک مرحله بعد از تشکل «ایتنی» ها، منسوب می باشد.

قابل تذکر است که نویسنده این مطلب، بنابر اصول قبول شده، هیچگاه متمایل نیست که در ارزیابی ای هر موضوع ای مورد علاقه، در صورتی که بخود توان درک درست از مضمون را دریابد، تنها جوانب مثبت و یا تنها جوانب منفی را در نظر بگیرد. اصول ای را که پذیرفته است، در هر پدیده جوانب مثبت و منفی و یا جوانب ضعف و جوانب قوت می تواند وجود داشته باشد، که وجود هم دارد و بحق ایجاب شناخت دقیق را می نماید. قبل از این که، به شاخص های معینی از «دولت درانی» در زمان احمدشاه پاپا جست جو صورت گیرد، که با مرحله قبل از بروز آیدیاالوژی ملت گرایی همعصر شناخته می شود. درین جا، بر اساس اسناد تحقیقاتی دانشمندان آلمانی باید، اشاره نمایم که دانشمندان در سالهای دهه هفتاد، تفاوت هایی در تصور پشتون های غربی با پشتون های شرق و جنوب، در رابط با «پشتونوالی»، مشاهده نموده اند. این هم، نمایانگر حقیقتی محسوب شده می تواند، که فرهنگ و ارزش ها، با گذشت زمان تغییری پذیر می باشد، بشمول لسان.

طوری که در گذشته نیز، تأکید بعمل آمده است، دولت های ملی در اروپا فقط با پیروزی بر نظام فیئودالی مطلقه، ممکن بوده است. یکی از عوامل مؤثر، در راه شکست نظام «اشرافیت فیئودالی» در اروپا، مقاومت دهقانان بی زمین، در برابر انجام کار های شاقه و جبری، نیز نقش داشته است، که طی سده های طولانی، یعنی کار بدون مزد برای مالکین، تحت فشار مستخدمین و نمایندگان مسلح آنها، انجام می داده اند، بوده است. آن پیروزی، در تحت رهبری نطفه ها و حلقه های جدید شیوه تولید سرمایداری، یا «بورژوازی جوان»، که در آنزمان ماهیت مترقی داشته است، محسوب می گردد. در مسیر تکامل جامعه افغانی، کشش های مشهود بسوی حفظ ممکن بقایا و ساختار های قبلی دیده شده است، که در جوامع عنعنوی بطور وافر دیده می شود. در عین زمان تذکار بعمل آمده است که در افغانستان، هنوز بقایای مراحل تاریخی مختلف، اعم از اقتصادی - اجتماعی پهلوی هم قرار داشته، به احتمال قوی تمام تلاش های قبلی، در راه ایجاد دولت ملی بمعنی اصلی کلمه، همین نبود شرایط بنیادی مادی و اجتماعی، بوده است.

خصوصاً ساختار های مختلطی اثر داشته است که از جهت تاریخی، زندگی مشترک آنها را دشوار ساخته است. دولت های ملی که به سهم تمام اتباع در پروسه سیاسی، در نهایت به دیموکراسی و «سیکیولاریزم» نیاز دارد، موجودیت نیروهای متنفذ محلی عقب گرا، روحانیون بنیادگرا را، در ضدیت با تجدد («مُدرنیزم»)، که به آن مهر پدیده غربی می کوبند، در جمله آن موانع جدی و مخالفین سرسخت راه تجدد و راه رشد ممکن، محسوب می گردند. انحرافات ملت گرایی که به موضوع، جدائی نژاد ها، تمرکز فکری خود را بکار می برند و همچنان به وحدت ملی صدمه می رساند، مانند سائر افراطیون چپ و راست، چه مذهبی باشند و چه غیر مذهبی.

وحدت ملی از دید این نویسنده، بخاطر ایجاد یک نظام قانونی باثبات، حامی همه حقوق حقه انسان و ایجاد فضای سالم کار، که هم انسان در آن با کاربرد مهارت، استعداد و توانائی اش، بمنظور امرار حیات آبرومند، و هم اجرای شغل برایش مسرت ببخشد، نه ذلت و توهین و تشویش و عذاب. هر فرد با چنان دولت مواظب و حامی حیات، امنیت و کرامتش، باید اعتماد داشته بتواند، چنین اعتماد به سیستم اجتماعی - سیاسی می تواند احساس ملی را تقویت نماید. برای هر کس باید شب و روز چنین روحیه وجود داشته باشد، که دولت و ملت و یا دولت و اجتماعش در مسابقات صلح آمیز کار و یا وظایف دریافت بهترین راه حل علمی - تخنیکی، شب و روز با علاقه و عشق سرشار، هر آنچه در مغز و تار و پودش باشد، به وطن و جامعه اش می دهد، انرژی و توان ذخیروی خود را با خود، به گور نمی برد.

چنین تصور «ایدال» است. بلی من چنین آرزو و چنین یک ملت همبسته، سعادت‌مند و فرهنگ‌دوست، می‌خواهم، که انسان و کرامت و شرف او را در مرکز توجه خود قرار دهد، به او ارزش بی‌پایان بدهد، زندگی پر فیض را با یکدیگر مشترک داشته باشند. مردم ما درین بحران بیش از سی سال قربانی‌های فروانی متحمل شده‌اند. این سالهای بحرانی غم‌انگیز، نتیجه همان خواب‌های آرام زمامداران زورگوی و نا‌اهل است، که راه انکشاف قانونمند جامعه ما را متوقف می‌ساخته‌اند. البته در گذشته نیز ما صفحات تاریک زندگی با همی را می‌شناسیم.

حال بار دیگر به موضوع قبلی رو آورده، همچنان تأکید بعمل می‌آید تا نباید فراموش کرد، که عناصر معینی از ساختار نوع «فیئودالی» در درون قبایل پشتون، خاصاً در جمعیت‌های، اقوام درانی، عمدتاً در جنوب و غرب و شمال‌غرب افغانستان، قبل از تأسیس «دولت ابدالی» نسج یافته است. اما، با برقراری نظام دولتی، تحت قیادت احمد شاه بابا، تغییرات ساختاری در بخش‌های مختلف برافه افتاده است، بصورت و فورمولبندی، بهتر اگر بگوئیم، درج قوانین کشوری شده است، که برخی از آن، تا همین اکنون، در جامعه، به موجودیت خود ادامه داده است.

برای کسب روشنی مختصر بر منابع عایداتی «دولت درانی»، بر طبق ارزیابی «پوری گنگفسکی»، دوکتور علوم تاریخ که در سال ۱۹۸۱م، تحت عنوان «مالیه و سیستم مالیاتی. عایدات و مصارف دولت»، منتشر گردیده است، مرور می‌نمایم:

عواید اساسی شاه - درانی را به اصطلاح مالیات - دیوان: «مالیات دیوانی»، مالیات مستقیم و غیر مستقیم تشکیل می‌داده است. چنین مالیات متشکل از مالیات جنسی مانند غله و مالیات نقدی بوده است. «کتگوری» های مهم ملکیت زمین در افغانستان را «گنگفسکی» در نیمه دوم قرن ۱۸ (قبل از انقلاب فرانسه) چنین تشریح می‌نماید:

- زمینداری های دولتی، قسمتی که کاملاً در اختیار شاه قرار داشته است، بنام «خالصه» و متباقی آن، بنام ملکیت «دیوان» یاد می‌شده است. «توسعه ملکیت های دولتی بر زمین در نخستین سالهای امپراتوری درانی، با فتوحات احمد شاه ارتباط داشته است. در اخیر قرن ۱۸ قسمت مهم همین زمین‌ها بطور اجاره و محل سکونت الی بخشش بین سران اقوام و افراد مورد اعتماد، شاه تقسیم گردیده است.»

- نوع دیگر از زمینداری‌ها بنام «وقف» یاد گردیده، که از طرف شاه به تأسیسات مذهبی سپرده می‌شده است.

- ملکیت خصوصی زمین یا ملک، که با مکلفیت‌های خدمات ملکی و نظامی ارتباط نداشته، چنین زمین‌ها کاملاً در تصرف مالک بوده است. این بدان معنی است که می‌توانست بفروشد یا به میراث بماند و یا تحفه بدهد و غیره. بدین ترتیب مالک یا «فیئودال» بدولت مالیه می‌پرداخت. دهقانانی که روی زمین فیئودال کار می‌نمودند، حقوق دریافت می‌داشتند، طوری که در ولایات مختلف، متفاوت بوده است.

- زمینداری های باشندگان دهات را نیز به گروپ‌های مختلف یاد کرده است:

- زمینداری اقوام: در باره چنین ملکیت‌ها، مؤلف می‌نویسد که لیست مکمل وجود نداشته است. در ولایات مختلف، امپراتوری درانی اشکال مختلف ملکیت را تطبیق می‌نموده است. همچنان تذکر می‌دهد که صرفنظر از تفاوت‌های محلی و منطوقی، شاه از نظر حقوقی، عالیترین مقام با صلاحیت بر زمینداری‌ها بوده است. بدین ترتیب صلاحیت حقوقی وی بر طلب مالیات از مردم‌ای که ازین زمین‌ها استفاده می‌نموده‌اند، شناخته می‌شد. بر مبنای همین مناسبات محقق تاریخ، اساس اقتصادی دولت - درانی را مالکیت دولت فیودالی بر زمین ارزیابی نموده است. دولت

بر **ساحات تحت تسلط خویش**، بشکل حقوق مالیاتی محصول تعین می نموده است. درین امر نه ملکیت خصوصی، نه ملکیت دهاتی و نه استفاده مشابه از زمین مستثنی بوده می توانسته است. بر اساس گزارش «گنگفسکی»، تولید اضافی ای که مستقیماً از مؤلد، گرفته می شد، در بین «نمایندگان فیئودالان»، تقسیم می گردید.

مؤرخ همچنان می نویسد که از همه زمین های تحت قلمرو شاه، مالیه گرفته نمی شده است. بسیاری از اقوام نیاز به پرداخت مالیات نداشته اند، به نسبت این که آنها خدمات نظامی انجام می داده اند. به عنوان مثال «جاگیردارها» هیچنوع مالیات نمی پرداخته اند. درین رابطه اقوام اطراف دره خیبر و غیره مناطق که در کتاب «اولاف کروی» بنام «پتان ها» یاد شده است، مثال برجسته شناخته می شود. با کمی فرق، که مناسبات قبیلوی یا زندگی اشتراکی قومی در بین آنها قویتر و روشنتر بوده است. زمین های «وقف» نیز از پرداخت مالیات معاف بوده اند. درینجا، بنابر شناخت ای که نویسنده تا اندازه، از محلات و ترکیب اجتماعی اقوام و تناسب ملکیت آنها دارد، باید تصحیح گردد، که آنچه بطور عام بنام اقوام یاد گردیده است، همه اعضای قوم مطابق ساختار قبیلوی قبل از اسلام، در ملکیت زمین، در همه جا، سهم مساوی نداشته اند. در درون اقوام، فامیل های بزرگ متنفذ، زمین های بیشتری را بدست می آورده اند. در درون قوم فامیل هائی که تعداد مرد زیاد در روابط خونی می داشته اند، یا بهتر بگوئیم، بصورت عموم مردی که زیاد پسر و برادر می داشت، صاحب قدرت در قوم نیز می بود. فقط فرق ای که این زمینداران، از فیئودالان دیگر گروه های «اینتی» و یا فیئودالهای خارجی، مانند کشور های اروپایی داشته اند، اینست که چنین ملاکین از نگاه فرهنگی، و بخصوص بخاطر حفظ روابط خونی، می کوشیده اند، تا خود را همدرد، رهبر و همسطح در قوم تبارز دهند. دفاع از دهات، از جانب همه صورت می گرفته است، در همچو روابط خونی و قومی، موضوع زمیندار بزرگ و کوچک مطرح نبوده، همه در قوم هویت مساوی داشته اند. در بیرون از محل چنین مناطق، بنام قوم یاد می شده اند، ولی در درون تناسب ملکیت خیلی پیچیده بوده است، که حتی افراد یا فامیل های بی زمین نیز در جمله، محسوب می گردیده اند.

مالیات بر زمین معمولاً از یک سوم الی یک دهم حاصلات را در بر می گرفته است. چنین مرزبندی، تابع ماهیت زمین و آب و سائر عوامل بوده است. مالیات بطور اکثر جنسی، یا غله گی تحصیل می شده است. اشکال اساسی مالیات بر زمین را گزارشگر چنین خوانده است: «چه زمین - دیوان، چه زمین های خالصه و سائر زمینداری هائی که، بدولت مربوط نبوده است» ( یعنی زمین ملک خصوصی، زمین مربوط دهات و قسماً هم زمین های اقوام) در «کتگوری «ثالثات یا «مالیات سه یک» شامل بوده است. به نسبت اهمیت این نوع مالیات گفته می شود که، یک مأمور خاص برای تحصیل این نوع مالیات که بنام «مأمور ثالثات» یاد می شده است، مؤظف می شده است. در باره این نوع مالیات مؤرخ می نویسد که چنین مالیات بر زمین های آبی تعین گردیده بود.

در همین گزارش از تعین مالیات بر «زمین های نو آباد»، وقتی کاریز و یا کانال ها توسط افراد خصوصی و یا باشندگان دهات حفر می شده است (نه از جانب دولت)، نیز گزارش می یابد. مؤرخ می نویسد که ارقام مالیاتی متذکره، بمثابة «نورم» پذیرفته شده بود، ولی بر طبق همین منبع در ولایات مختلف امپراتوری - درانی، حتی در مخالصه های مختلف، عین ولایت نظر به شرایط متفاوت طبیعی و سائر عوامل، انحرافات از «نورم»، وجود داشته است. بعنوان مثال، زمینداری هائیکه با استفاده از کانالها، با منشاء دریایی که تنها در فصل بهار آبیاری شده می توانسته است، رقم مالیاتی از یک سوم حاصلات به یک پنجم تنزیل، داده شده بود. در همین منبع می خوانیم که در زمان تیمورشاه، به عنوان مثال در لغمان، بر

زمین های آبی یا زمین های با سیستم آبیاری، رقم مالیاتی از یک چهارم الی نیم حاصلات، تعیین گردیده بود. در ماحول پشاور، از یک چهارم الی یک سوم ( آنهم بطور پولی)، گزارش یافته است.

در یک منطقه بنام «کامان»، که در آن ۱۰۰۰۰ الی ۱۲۰۰۰ فامیل تاجیک بسر می برده اند، سالانه مبلغ ۶۰۰۰۰ روپیه، مالیه بر آنها تعیین نموده بودند، که بدینترتیب بر هر فامیل ۵ الی ۶ روپیه در سال، ارقام یافته است. در دوران شاه شجاع، مالیات باجور را بر زمین های آبیاری شده، از یک سوم الی نصف و بر زمینداری های کابل، حتی دو سوم، خیلی بالاتر از محلات دیگر تعیین شده بود. در پهلوی وضع مالیات بر زمین، بر آب نیز مالیات وضع بوده است. بطور نمونه، مالک هر کانال، باید بدولت مالیه می پرداخت. حجم مالیاتی، درین بخش بر اساس اوسط حاصل از زمین، تخمین میگردیده است. در صورتی که، کانال ملکیت دولت می بود، مالک زمین باید با آبیاری هر پارچه زمین اش، مالیه نقدی می پرداخته است. باغداران و مالکین تاکستانها نیز بر طبق معمول، بر حسب مساحت، و گاه گاه حتی بر تعداد درخت و یا تاک ها، مکلف به پرداخت مالیه بوده اند.

"گنگفسکی"، پس از گزارش روی مالیات بر زمینداری ها، همچنان از وضع مالیات ذیل نیز نام می برد:

- مالیات دود و یا مالیات بر بخاری: در ولایت قندهار به عنوان مثال بر هر بخاری، مبلغ ۲ روپیه تعیین گردیده بود.

- مالیات بر مواشی: پول و یا جنس بر سر هر رأس مواشی، گاه گاه مالیات خاص هم از چراگاه ها اخذ می گردید.

- محصول یا مالیات بر آسیاب، معمولاً جنسی. ( قریب نیم خروار غله در سال برای اعاشه نظامیان جمع آوری می شده است). در راپو کلمه سورشات تذکر رفته است.

- مالیات غله گی، میرآبی، برای امرار حیات میرآب، که مسئولیت مواظبت از سیستم آبیاری را بدوش داشته است.

- مالیات برای اعاشه کلانسالان.

- مالیات برای امرار حیات قاضی.

در باره مالیات دو قلم اخیر، از هر فامیل که در همان ساحه بسر می برده اند، مالیات جمع آوری می گردیده است.

علاوه بر آن، باشندگان مکلف بوده اند، تا بنابر تقاضای مقامات دولتی کار پیگیری، در بخش اعمار و ترمیم عمارات و قلعه های جنگی، سرک ها، پل ها و دربخش پاک کاری کانالها و پلها، انجام دهند.

تحمیل پیگار و «اسپ چپر» که مؤلف با نقل از تاریخ غبار برای دهقانان دشوار تعریف کرده است، می نویسد که دایماً از جانب زمامداران، روحانیون و خان ها به همچو امور «پی مزد» جبراً کشانیده می شده اند.

در همین گزارش انواع جمع آوری محصولات و مالیات، بشمول کسبه کاران و تاجران که به پرداخت پول جنس مجبور بوده اند، حتی از مسافرین که به عنوان مثال وارد کابل می شده اند، باید فی نفر الی یک روپیه به عنوان «چراغی» بپردازند. این پول بخاطر روشنی دفتر گمرک، تحصیل می شده است. غیر مسلمانان به پرداخت مالیه خاص، مالیه روح (یکنوع جزیه)، مکلف بوده اند. در گزارش همچنان، از کلمه محصول بر سنگ های معدنی و یا نمکسار ها، نیز تذکر رفته است.



در گزارش آمده است که وقتی پادشاه می خواسته است از اقوام مبلغ معین پول، به عنوان مالیه تحصیل نماید، نیم آنرا خان های اقوام برای خود نگه می داشته اند. گاه گاهی هم، تمام مالیاتی را که یک قوم از ساحه مسکونی خویش جمع آوری می نمود، مجموع مالیه برای خوانین در بدل خدمات آنها در اردو یا خدمت در دربار شاه، به عنوان «جاگیر» واگذار می گردید. قوم محمد زائی به عنوان مثال در قرن ۱۸، حدود ۲۰۰۰۰ فامیل را در بر می گرفته است. در ساحه قوم سالانه، ۳۰۰۰۰۰ روپیه جمع آوری می گردید، این مبلغ مالیه، به خان قوم بنام غلام محی الدین خان، شخص مورد اعتماد تیمور شاه، بحیث **جاگیر** تسلیم داده می شد. در همین گزارش همچنان از اقوام «رام» ناشده نام برده شده است، که فیصدی نا چیز مالیات را به دولت می پرداخته اند. بعضی از سران قوم، در همان آغاز از مالیاتی که از جانب نادر افشار تعیین گردیده بود، معاف شده بودند. در گزارش همچنان آمده است که توده های بی بضاعت در فقیر ترین سطح قرار داشته اند. مؤرخ علاوه ازین که رقم مالیات را بطور مقایسوی، بر قوم تاجیک بلندتر گزارش می دهد، در عین زمان از ظلم و تعدی و خود کامگی، مأموران مؤظف جمع آوری مالیات در «دولت درانی» وقت، گزارش داده، می نویسد، که در قسمت غربی اقوام تاجیک و چهار ایماق و غیره، خود را خوشبخت احساس می نموده اند، هرگاه تحصیلداران دولت، دو برابر رقم مندرج در قانون رامی طلبیدند، ولی از ظلم و تعدی بیشتر، صرف نظر می نمودند.

مرور مفصل بر شیوه جمع آوری مالیات در دولت درانی، که هدف از شاهان سدوزائی، از زمان احمد شاه بابا، الی آخرین پادشاه، اجراءات خیلی متضاد و درهم و برهم و افراط و تفریط گزارش یافته است. بعضی از سران قدرتمند اقوام در برابر، شاهان درانی و قوانین آنها، خیلی بی پروا بوده، زمین ها را اشغال مینموده اند، از مالیات جمع آوری شده، هر قدر که مایل بوده اند، برای خود می گشتانده اند. خود سری های آنها، به اصطلاح معمول، به لجام گسختگی شباهت داشته است. در جایی می خوانیم: «در ولایت کابل جایی که پادشاه نیرومند تر بوده است، سهم **جاگیر** داران کمتر گزارش می یافت، خزانه دولتی عاید بیشتر داشته است. در ولایات هند، جاگیر داران قسمت اعظم ملکیت ها را در ملتان، جای مسکن گزینی، افغانها، در اختیار داشته اند. به همین ترتیب هم در دیره جات، نظیر دیره اسمعیل خان و دیره غازی خان چنین بوده است. در آن مناطق سران قبایل پشتون و بلوچ زمینداری هائی را بطور **تحفه** دریافت داشته بودند. همچنان به نحوه بی گزارش می یابد که در آغاز قرن ۱۹، **خان** ها همواره زمین های **بیشتر دولتی** و زمین های **شاه درانی** را، تصاحب می شده اند. در **حقیقت اساسات عینی قدرت شاهان درانی را نابود، می نموده** اند. بدینترتیب **پروسة سقوط سلطنت را تسریع بخشیده** اند. از قندهار گزارش داده اند، که سرداران درانی، که کتابچه ها را در اختیار داشته اند، حاضر در سال ۱۷۹۳م، **نیمی از مالیات** را برای خود، می گرفته اند. این اعمال که باعث سقوط نظام گردیده و دولت را فقط منتظر مالیه و فاقد فعالیت های اقتصادی و اجتماعی می ساخته است، خواست همه اقوام نبوده است.

ادامه دارد...

**تذکر:** هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس، به فهرست

"آرشیف" رهنمائی شوند!



(